

آرینه

فراپست‌نشان

سرنوشت استیضاح ترامپ

● مجلس نمایندگان فرایند رسمی برای استیضاح ترامپ را آغاز کرد. اما فرایند تحقیقات به چه شکل طی می‌شود؟ در مرحله اول، کمیته اطلاعاتی مجلس نمایندگان جلسات علنی برای استماع شهادت شاهدان برگزار می‌کند. این کمیته می‌تواند شهادت‌نامه‌هایی را که قبلا خصوصی جمع‌آوری شده، علنی کند. در مرحله دوم، گزارشی در مورد یافته‌های تحقیق به کمیته قضائی ارسال می‌شود تا این کمیته در مورد مفاد استیضاح تصمیم بگیرد. وکلای ترامپ در این مسیر اجازه دارند در فرایند تحقیقات شرکت کنند. سپس مجلس نمایندگان با رای‌گیری دوباره به‌طور رسمی ترامپ را استیضاح می‌کند و پرونده وی را برای محاکمه به سنا می‌فرستد. اما برکناری ترامپ در سنا نیاز به دوسوم آرا دارد. در این وضعیت سه سناریو مطرح است. انسجام بالای جمهوری خواهان در مخالفت با استیضاح نشان‌دهنده آن است که دموکرات‌ها قادر نیستند در مجلس سنا دوسوم آرا را برای برکناری ترامپ به‌دست بیاورند. البته بعید است که استراژیست‌های دموکرات به این مسئله توجه نکرده باشند؛ به همین دلیل پای سناریوی دوم به میان می‌آید و آن بی‌اعتبارکردن رئیس‌جمهور در فرایند استیضاح و تاثیرگذاری منفی بر آرای او در انتخابات آینده است. البته سناریوی بسیار خوش‌بینانه‌ای هم وجود دارد و آن برکناری وی در مجلس سنا خواهد بود.

politics@sharghdaily.ir

ادامه از صفحه اول

کوروش؛ واقع‌بینی به جای داستان‌سرایی

او با وجود یکتاپرستی و ساور عمیق مذهبی خود، به خدایان اقوام همسایه بی‌احترامی نکرد؛ چراکه به تعبیر مولانا، او برای وصل‌کردن و نه فصل‌کردن آمده بود.

این رفتار را مقایسه کنید با رفتار امپراتوری‌های یونان و روم که ملل مغلوب را وادار می‌کردند تا خدایان آنان را پرستند. سال‌ها بعد از کوروش، آن هنگام که ملت ارمنستان تحت اشغال روم به مسیحیت گروید، امپراتور قدرقدرت روم، پولی بوکت سردار نام‌آور خود را با یک بت به آنجا فرستاد تا دمار از روزگار ارمنیان درآورَد و آنان را وادار کند تا صلیب‌ها را شکسته و بر آن بت رومی سجده کنند؛ اما همان سردار هم مغلوب مغنویت یکتاپرستی شده و بت رومی را درهم شکست.

در دوران کوروش و حتی در ایام زمامداری فرزندان و بازماندگانش، هرچند حکومت هخامنشی از منشی کوروش تا حدودی منحرف شده بود؛ اما باز هم برده‌داری به سبک امپراتوری رقیب رواج نیافت. در ساخت عمارت عظیم تخت جمشید و دیگر بناهای بزرگ آن ایام از کارگران روزمزد به جای بردگان استفاده شد.

ملت‌هایی که عضو اتحادیه کوروش شدند، بیشتر از آنکه مستعمرات امپراتوری باشند، اعضای یک پیمان منطقه‌ای بودند. به‌همین‌دلیل در آن ایام واقعی از نوع شورش بردگان و ظهور قهرمان‌هایی مانند اسپارتاکوس اتفاق نیفتاد. ملت‌های همسایه علیه کوروش شورش به راه نینداختند و معمولا اگر برخی حاکمان تشویق به خروج از اتحادیه می‌شدند، علشن نه فشارهای حکومت مرکزی؛ بلکه طمع برخی فرماندهان بود که با بی اعتنائی به سرنوشت ملت خود، می‌پنداشتند اگر با یوتانی‌ها کنار بیایند، رشوه خوبی گیرشان خواهد آمد و بردگی ملت‌شان هم مشکل خود ملت است.

برای شناخت بهتر کوروش و درک ابعاد شخصیت خیرخواه و صلح‌طلب او، اول باید شرایط سیاسی و اجتماعی آن ایام را درک کرد. به استناد آنچه از تاریخ باستان بر جای مانده است، کوروش جهان‌گشایی دادگر و انسان‌دوست است که برخلاف قدرتمندان معاصر خود به دنبال برده‌کردن اقوام همسایه و غارت ثروت آنان نیست؛ بلکه طالب افزودن بر قلمرو «اتحادیه» خود و کاستن از خطر تهاجم زورگویان به ملل کوچک‌تر است.

این است که نگارنده به کوروش به‌عنوان بخشی از تاریخ این سرزمین افتخار می‌کنم. البته این تفاخر را نباید از نوع دلخوش‌بودن به گذشته و افسانه‌سرایی درباره آن تلقی کرد؛ همان‌گونه که در دوران پهلوی دوم باب شده بود و امروز هم رگه‌هایی از آن در رفتاری تقابلی‌گونه دیده می‌شود. شناخت بهتر تاریخ این سرزمین و آشنایی با شخصیت بزرگی مانند کوروش، این احساس را در شخصی مانند من زنده می‌کند که برای ادای دین به او و خیل عظیم ایرانیان یکتاپرست، انسان‌دوست، خردمند و بافرهنگ در طول تاریخ، باید برای سربلندی این مرزوبوم و برای نیکبختی هم‌وطنان کوروش سرسختانه تلاش کنیم و برای اعتلای نام ایران اسلامی به‌عنوان منادی صلح و دوستی و گفت‌وگوی تمدن‌ها تا پای جان بکوشیم.

ادامه از صفحه اول

به نظر می‌رسد که به‌تازم باید روشن شود که به‌جای بد و بدتر بگوییم خوب و بد یا بدتر و بدترین. این می‌تواند سلیقه‌ای باشد. اما اگر منظورثان این است که همه دولت‌ها به نوعی با انباشت سرمایه سروکار دارند، می‌شود گفت بله، نقطه مشترک هر چهار دولت بعد از جنگ انباشت سرمایه بوده است. اما در نوع انباشت این دولت‌ها با هم متفاوت‌اند. در برخی، انباشت، بیشتر غارت‌گونه بوده است. همچنین با اینکه همه این دولت‌ها به نحوی خصلت ایدئولوژیک داشتند، تا حدی در این زمینه با هم متفاوت بوده‌اند. اما سواى مسئله انباشت و ایدئولوژی، شاخص آزادی را هم می‌توان از مشخصه‌های تمایز این دولت‌ها در نظر گرفت؛ برای مثال دولت اصلاحات هرچند به‌هیچ‌وجه دولت ایدئالی نبود، اما به لحاظ رعایت برخی شاخص‌های آزادی و مشارکت، کارنامه بهتری نسبت به دولت‌های دیگر دارد و ازهمین‌روست که به نظر من دولت بد و بدتر وجود دارد.

دولت‌هایی با مناسبات و مشخصه‌های سرمایه‌داری از بحران‌ها استقبال می‌کنند، خاصه بحران‌هایی که قابل کنترل و مدیریت باشند. به یک معنا، دولت‌ها با تفوق بر بحران‌ها به بودنشان مشروعیت می‌دهند، اما از این بحث فاصله می‌گیرم و می‌خواهم بحث را با نکته‌ای که در پاسخ شما تکرار می‌شود ادامه دهم. متر و معیار شما برای تعیین بد و بدتر مشخص نیست. مثلا می‌فهمم دولت هاشمی بعد از جنگ با دیدگاه اقتصادی خودش دست به توسعه زد و چهره ایران دگرگون شد. دولت هاشمی به لحاظ رویکرد اقتصادی- فرهنگی دولت موردهای من نیست. اما، تنها با واژه بد

و بدتر نمی‌شود سرنوته تبیین این دولت‌ها را هم آورد. دولت خاتمی تلاش کرد در دل یک جامعه ایدئولوژیک، مفاهیمی مانند دموکراسی و جامعه مدنی را گسترش دهد. با اینکه در دولت احمدی‌نژاد زیرساخت‌های اقتصادی و دموکراتیک جامعه فروپاشی، اما کارکردی منطقه‌ای داشت. استراژی دولت ضعیف احمدی‌نژاد اقتدار منطقه‌ای ایران را تقویت کرد؛ کاری که بعید بود دولت‌های سازندگی و اصلاحات قادر به انجامش باشند. در دولت هاشمی توزیع رانت با عنوان رانت‌های مولد رسمیت پیدا کرد. در دولت احمدی‌نژاد همین شیوه در نوع غیرمولدش ادامه یافت و دولت خاتمی اما دوران اقتصادی نسبتا پایثانی را پشت سرگذاشت. اینجا ملاک بد و بدتر را در چه می‌بینید: مثلا دولت روحانی در مقایسه با چه دولتی بد و بدتر است و چرا؟

من هم دقیقا منظورم همین بود که با صرف اتکا بر عامل انباشت نمی‌توان تفاوت بین دولت‌ها و عملکردشان را بر جسته کرد. انباشت در بهترین حالت یک عامل در بین عوامل متعدد است. در کنار آن می‌توان از شاخص‌های دیگری هم نام برد؛ مثل جایگاه آزادی یا مشارکت در دموکراتیک‌ترکردن توزیع قدرت. شاخص‌هایی مثل فقر و فساد هم هرکدام می‌تواند زیرشاخه‌هایی داشته باشد. البته من دولت موسوی را هم در بین دولت‌های بعد از انقلاب می‌آورم. باید این عوامل را در نظر گرفت و بعد نمره داد. اما مایلم به دو نکته دیگر هم اشاره کنم که در سؤال شما به تلویح وجود دارد؛ اول اینکه در تحلیل دولت‌های بعد از انقلاب فقط با دولت سروکار نداریم بلکه با ساختی کل‌تران به نام حاکمیت هم مواجه هستیم. بنابراین حاکمیت صرف و بدون توجه به حاکمیت ناقض خواهد بود. حتی می‌تواند سا را به بیراهه ببرد. حاکمیت به‌منابه ساختی فراتر از دولت، نه تنها بر دولت بلکه بر رابطه بین دولت و جامعه هم تاثیر فراوان گذاشته است. بنابراین تحلیل دولت بدون تحلیل حاکمیت ممکن نیست.

نکته شاید مهم‌تری که در سؤال شما هم به نحوی وجود دارد، این است که وقتی از تعبیری مثل همه دنیا، همه کشورها و همه دولت‌ها برای تحلیل وضعیت پس‌انقلابی استفاده می‌کنیم، دچار تناقض عمده می‌شویم. در این رویکرد آنچه در تحلیل دولت، حاکمیت یا رابطه بین دولت و جامعه جا می‌افتد یا نادیده گرفته می‌شود، فاکتور بسیار مهم خود انقلاب است. مثالی می‌زنم؛ در بحث چرایی وجود فساد یا انباشت، همواره یک پاسخ متداول این است که همه جای دنیا فساد وجود دارد و در خاورمیانه به دلیل تاریخش بیشتر. اگر این پاسخ را معتبر بدانیم، پس معیار جهانی برای فساد را هم پذیرفته‌ایم و می‌انیم که طبق این معیار، ایران در بین کشورهای دنیا وضعیت جایی ندارد. در سؤال از بحران‌های دیگر هم، همین جواب را می‌شنویم. اما در جواب چرایی و چگونگی عادی‌سازی روابط با دنیا، بلافاصله گفته می‌شود این جزء آرمان‌های اصلی انقلاب است و نمی‌شود در موردش بحث کرد. اینجاست که با تناقض مواجه می‌شویم. یعنی نمی‌دانیم در تحلیل‌هایمان آیا ارجاع به انقلاب باید نقش اصلی داشته باشد یا جامعه ایران اساسا از انقلاب عبور کرده و به پس‌انقلاب گام گذاشته است و آیا مجاز هستیم معیارهای دیگری را هم در نظر بگیریم؟ می‌خواهم بر این نکته تأکید کنم که دولت‌های بعد از انقلاب را نمی‌شود بی‌ارتباط با انقلاب تحلیل کرد. زیرا اولاً این دولت‌ها حق تفسیر از انقلاب و ثانیاً حق برداشت از انقلاب را در اختیار خودشان می‌دانسته‌اند. به نظر من بین اصلاح‌طلب و اصولگرا در این خصوص، تفاوت روشنی وجود ندارد. بنابراین نوعا با این برخورد مواجه هستیم که اولاً پس‌انقلاب و همه دولت‌های پس از انقلاب برآمده از رحم انقلاب و فرزندان مشروع انقلاب هستند. در حالی که می‌شود پرسید اگر همه این دولت‌ها با وجود تفاوت‌هایشان

سیاست

گفت‌وگوی احمد غلامی با فاطمه صادقی

صناعت دموکراسی



نگارنده

برآمده از رحم انقلاب هستند، پس، بسیاری از رویکردهای درون جامعه هم به آن تعلق دارند. به نظر من براساس همین حق انحصاری نوعی دیدگاه دوقطبی هم شکل گرفته که توالی منطقی آن است. مثالی بزنم: جامعه روحانین مبارز یکی از گروه‌هایی بود که همیشه در ساخت قدرت در ایران حضور داشته است. در بین اعضای این جامعه هم تلقی‌ها نسبت به انقلاب با همین نسبت دوری و نزدیکی‌شان به قدرت و ثروت تعریف می‌شود. جالب‌تر اینکه در اپوزیسیون هم شاهد چنین روندی هستیم. یعنی طرفداران عبور از انقلاب و عادی‌سازی جامعه هم برای خود حق انحصاری تفسیر از انقلاب را قائل هستند. این در حالی است که بعد از انقلاب تاکنون شش نوع دولت داشته‌ایم که هرکدام تفسیر خاص خودشان را از انقلاب داشته‌اند و هرکدام خودشان را فرزند خلف انقلاب می‌دانستند. می‌خواهم بگویم اگر قرار است عملکرد دولت‌های بعد از انقلاب را تحلیل کنیم نمی‌توانیم وقایع آغازین انقلاب را کاملا از تحلیلمان حذف کنیم. سؤالات پدیده‌ای از قبیل اینکه: اولاً بر چه اساسی حق تفسیر و برداشت از انقلاب حق انحصاری تلقی می‌شود و اینکه این حق متعلق به چه کسی است؟ آیا مردم حق تفسیر انقلاب را ندارند؟ آیا گروه‌های سیاسی دیگری که ضرورتا توافقی با گروه‌های حاضر در قدرت ندارند، حق تفسیر از انقلاب را ندارند؟ اگر ایران حق حاکمیت انقلابی است – با باید باشد- رابطه ما با دولت و حاکمیت‌طور خواهد بود؟ در آن صورت پرسش‌هایی در زمینه آزادی، رانت، فساد، فقر و البته رویکرد ما به آنها

تغییر نخواهد کرد؟ آیا معیارهای یک جامعه انقلابی برای سازوکار حکومت‌ها و دولت‌ها با معیارهای یک جامعه غیرانقلابی متفاوت است؟ کماکان تصورم این است که نسبت ما با انقلاب و پرسشی که در ارتباط با آن داریم، بسیار تعیین‌کننده است. اینکه چطور سیستم پس‌انقلابی را امم از کارکرد دولت و حاکمیت تحلیل کنیم. بنابراین هنوز هم می‌توانیم پیرسیم حق تفسیر و برداشت از انقلاب با چه کسی است. آیا این حق انحصاری است؟ آیا انقلاب در بطن و ذات خودش حق تفسیر و برداشت را به گروه خاصی اعطا کرده است یا خیر؟ فکر می‌کنم پیش از اینکه وارد تحلیل دولت شویم باید به این سؤالات که کماکان مبتلا به ما و جامعه ماست جواب داده شود.

ا اینکه چرا دولت موسوی را جز، دولت‌های پس‌انقلاب به حساب نمی‌آورم، به شرایط خاص آن زمان و به‌ویژه رهبری کاریزمای امام خمینی برمی‌گردد. دولت موسوی در سایه آن نمی‌توانست به‌منابه دولت مستقل کار کند. جامعه هنوز به این شدت وارد دوره پس‌انقلابی نشده بود و تا حدود زیادی با لااقل بیش از الان انقلابی بود. جامعه دولت آقای موسوی و حکومت را در تلقیف با هم می‌دید. اگر مشکلی هم به‌وجود می‌آمد به نفع دولت آقای موسوی حل می‌شد. به نظر شما در توضیح حق تفسیر انقلاب، می‌توانیم از انقلاب‌های قرن بیستم برای مثال انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه کمک بگیریم؟ به این معنا که با قدرت‌گیری بلشویک‌ها، خواسته با ناخواسته مخالفانی مثل تروتسکی و کائوتسکی هم تحلیل خود را داشتند. دست‌برقضا اگر مارکسیست-لنینیسم نباشیم! می‌بینیم نظر

اگر کتاب جمهور افلاطون را بخوانید می‌بینید مسئله اصلی آن همین است. می‌شود گفت تراژدی روسیه به‌نحوی سرنوشت عموم انقلاب‌ها بوده است. انقلاب صورت می‌گیرد تا یکسان‌بودگی حق و زور را نقض کند، لذا این سؤال کلیدی همچنان به قوت خود باقی است که مردم کجا هستند؟ آیا همه کسانی که در انقلاب مشارکت داشتند یا حتی کسانی که نداشتند، حق تفسیر انقلاب را دارند یا نه؟ برای مثال آقای زنانی که در انقلاب شرکت کردند حق تفسیر انقلاب را دارند یا خیر؟ مگر انقلاب به نام مردم و به‌دست مردم شکل نگرفته است؟ آیا فقط گروه‌های مذهبی مسلمان این حق را دارند یا کلیه‌یای و مسیحیان بسیاری که در انقلاب ایران شرکت کردند هم حق تفسیر انقلاب را دارند؟ کارگران، تهیدستان شهری و گروه‌های مختلف چطور؟ آیا فقط نسل اول انقلاب حق برداشت دارد یا نسل‌های بعدی هم باید حق برداشت و نگاه مجدد به انقلاب را داشته باشند؟

از اینجا به پاسخ پرسش شما می‌رسم. درباره جنبش ۸۸ و ۹۶ بحث زیاد است. از ریخت‌شناسی تا شعارهای این جنبش‌ها گرفته تا کسانی که شرکت کردند. اگرچه می‌توان گفت به‌نوعی بایکوت رسانه‌ای و تحلیلی حول‌وحوش این ماجراها و به‌ویژه در اعتراضات ۹۶ وجود دارد. هر دو این جنبش‌ها، اعتراض به وضع موجود هستند. اما تفاوت اینها را می‌شود در این گزاره توضیح داد که در اولی بحث رای و انتخابات بود. ولی در جنبش ۹۶ با مردمی مواجه هستیم که می‌پرسند «حق من کوی». به نظر ۹۶ جنبش تهیدستان است؛ به این معنا که مطالبات و خواسته‌هایشان بیشتر ناشی از نداشتن شان و وضعیت وخیم اقتصادی است که شامل حقوق و مطالبات اولیه زندگی مثل حق مسکن، آب‌وهوا و... هم می‌شود. بخش مهمی از معترضان ۹۶، معترضان زیست‌محیطی هستند. آدم‌هایی که به دلیل تغییر شرایط آب‌وهوایی و خشک‌سالی‌ها، از محیط خودشان کنده شده و مجبور به مهاجرت شده‌اند. بخشی از معترضان بی‌خانمان‌ها هستند، بخشی از آنها کسانی‌اند که شغل ندارند و در آمار و سرشماری به حساب نمی‌آیند. بخش مهمی از آنها کارگرانی هستند که از کارخانه‌ها اخراج شده‌اند. بخشی دیگر زنانی که صاحب هیچ‌گونه حق اجتماعی نیستند و به حال خود رها شده‌اند. شاید به حال خود رهاشدگان، توصیف بهتری برای اینها باشد. اما تفاوت این دو در آن کورسوی امید است که به چشم می‌خورد. انگار در آن زمان این‌طور به نظر می‌آمد که این پتانسیل وجود دارد که به نحوی مردم معترض به رسمیت شناخته می‌شوند و به حساب بیایند. به نظر من ۹۶ با اتکا به این مسئله شکل گرفت؛ یعنی قرار نیست کسی ما را به حساب بیاورد.

ا وقتی درباره انقلاب‌ها حرف می‌زنیم، چه با پیشوند و پسوند مردم و چه بدون آن- مرادمان همان مردم است. انقلاب‌ها چنان با مردم گره خورده‌اند که گویا بدون مردم معنایی ندارند. دولت‌های انقلاب اسلامی هم مشروعیت خود را از آرای مردم گرفته‌اند؛ اگرچه در مقایسه با انتخابات هاشمی را می‌توانسته‌ایف، ضعف‌هایی نیز داشته باشند، با آرای پذیرفته‌شده‌ای روی کار آمده‌اند، بنابراین تعبیر «آن که زور دارد حق هم دارد» شاید چندان مناسب جامعه ایران نباشد؛ خاصه آنکه مردم ایران از جنبش مشروطه تاکنون نشان داده‌اند زیر بار زور زور نمی‌روند. به نظر به جامعه ایران باید از منظری دیگر نگاه کرد. باید جامع مردمی را که تاکنون حضور داشته‌اند و البته نادیده گرفته شده‌اند، نگه داشت و در پی احقاق حقشان برآمد. آیا راهی برای احقاق حق مردم به شیوه مدنی و اعتمادسازی مجدد وجود دارد؟ جریان‌های سیاسی اصلاح‌طلب و اصولگرا چگونه و از چه راهکارهایی می‌توانند به سوی مردم بازگردند؟ مهم‌تر از همه اینکه جغرافیای سیاست داخلی ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

اجازه دهید تأکید کنم من نه فعال سیاسی هستم، نه فعال حزبی و نه سیاست‌مدار؛ یک ناظر صحنه سیاست هستم و در بهترین حالت، تنها می‌توانم توصیفش کنم. البته هر توصیفی به اجبار واجد تجویز هم هست. اما غرض از توصیف، لزوما تجویز نیست؛ به این دلیل که اساسا معتقد نیستم سیاست یک حوزه فعالیت فردی باشد اعم از نوع نظری و عملی‌اش. سیاست حوزه تجویزها و نظروزی‌های فردی نیست، بلکه حوزه اندیشه و عمل جمعی است. در واقع باید گفت اساسا یکی از مشکلات جامعه سیاسی ما همین تلقی قدرت‌محور از سیاست است. ما سیاست را عموما با قدرت یکی می‌دانیم و به طریق اولی، فعالیت سیاسی یعنی دستیابی به قدرت و حفظ آن به هر وسیله باشد. به نظر اگر قرار است در حوزه سیاست ما اصلاحی صورت بگیرد، اتفاقا باید از همین درک بسیار مهجور و منسوخ از سیاست آغاز کنیم. با دلالی می‌شود اثبات کرد که هر دو جناح سیاسی ما چنین تلقی منسوخ‌ی از سیاست دارند و آن را عموما با فن حکومت‌داری یا فن دستیابی به قدرت و حفظ حکمرانی یکی می‌دانند. این درک زربینای بسیاری از متون درسی است که در حوزه علوم سیاسی در ایران تولید می‌شود. مثلا در یکی از کتاب‌های مربوط به علم سیاست، این تعریف از دیوید ایستون آمده که «سیاست عبارت است از توزیع امرانه ارزش‌ها». این گزاره بیانگر نگاه کسانی است که به سیاست مانند حکومت نگاه می‌کنند. نمونه بارز این رویکرد، ترامپ و اطرافیان‌ش هستند. اما متأسفانه بسیاری از کسانی که در حوزه علوم سیاسی در ایران فعالیت می‌کنند نیز به نحوی با این تعریف همدلی دارند.

ادامه در صفحه ۷

روزنه

مرتضی طلایی:

قالیباف لیاقت سرلیستی

اصولگرایان در تهران را دارد

● **نامه‌نیوز:** مرتضی طلایی گفت: کسانی چون بنده که از نزدیک با ایشان کار کرده‌اند و مدیریت ایشان را دیده‌اند، بیش از دیگران از توانایی‌های او شناخت دارند.

بنده هم در زمان سپاه و هم در زمان نیروی انتظامی و شهرداری با ایشان کار کردم و دیده‌ام که محمداقبر قالیباف در هرجایی که کار کرده، آنجا متحول شده است و انتظار می‌رود مجلس آینده نیز با حضور او متحول شود. مرتضی طلایی، عضو سابق شورای شهر تهران، درباره حضور محمداقبر قالیباف در انتخابات مجلس یازدهم و کاندیدا شدن او از تهران و حمایت اصولگرایان از او گفت: اگر اخبار موجود در این باره درست باشد و ایشان حضور پیدا کنند، ما شاهد رویدادی مثبت در بین نیروهای انقلاب خواهیم بود. زیرا بالاخره نیروهای انقلاب (با به‌قول شما اصولگرایان) یک مجموعه مؤلفه‌ها را برای انتخاب کاندیداها و لیست‌های خود دارند.

این مؤلفه‌ها در حوزه‌های اعتقادی و سیاسی و ملی مطرح است. البته کارآمدی و مقبولیت اجتماعی نیز از مؤلفه‌های مهم انتخاب افراد در میان جبهه نیروهای انقلاب است. با این فرض، جریان نیروهای انقلاب (اصولگرایان) حتما از حضور آقای قالیباف برای حضور در انتخابات مجلس امسال استقبال خواهند کرد. او در پاسخ به سؤالی مبنی بر توان فعالیتی قالیباف در نهاد مهمی مثل مجلس گفت: به نظر من حتما ایشان در قواره حضور در مجلس نیز هستند و حتی لیاقت سرلیستی نیروهای انقلاب را نیز در تهران دارند. گاهی ما نسبت‌هایی را به افراد می‌دهیم که ناشی از عدم شناخت کافی‌مان از افراد است. اینکه ایشان یک فرد دارای سابقه نظامی و عملیاتی است و در نتیجه تنها می‌تواند یک نیروی اجرایی باشد، چندان مبنا ندارد. او ادامه داد: اگر مجلس ما نیروهایی داشت که بیش از زمان فعلی سوابق اجرایی و مدیریتی داشتند، اکنون مجلسی چابک‌تر و بهتر داشتیم. اکنون ما شاهد این هستیم که بسیاری از مصوبات مجالس گذشته قابلیت اجرایی ندارند. این ضعف ناشی از جدایی تجربه اجرایی و تجربه قانون‌گذاری است. بنابراین حضور فردی مانند آقای قالیباف اتفاقا به نفع مجلس و در نهایت مردم است.

طلایی همچنین در پاسخ به پرسشی درباره مناسب‌بودن قالیباف در ریاست مجلس و سرلیستی اصولگرایان گفت: اگر این اتفاق رقم بخورد، ما شاهد یک مجلس پرکار و پرتحرک خواهیم بود که در رأس امور بودن مجلس را تازه در آن زمان می‌توان حس کرد. ایشان برای ریاست مجلس نیز مناسب هستند. کسانی چون بنده که از نزدیک با ایشان کار کرده‌اند و مدیریت ایشان را دیده‌اند، بیش از دیگران نسبت به توانایی‌های او شناخت دارند. بنده هم در زمان سپاه و هم در زمان نیروی انتظامی و شهرداری با ایشان کار کردم و دیده‌ام که محمداقبر قالیباف در هرجایی که کار کرده است، آنجا متحول شده است و انتظار می‌رود که مجلس آینده نیز با حضور او متحول شود.



احمد توکلی، فعال سیاسی اصولگرا باور دارد که با توجه به کارنامه مثبت قالیباف، این شخصیت سیاسی می‌تواند در مجلس مؤثر عمل کند. او در تحلیل قطعیّت‌یافتن حضور قالیباف در انتخابات مجلس گفت: کارنامه آقای قالیباف مملو از نقاط درخشان است و وقتی این کارنامه را ارزیابی می‌کنیم، درمی‌یابیم که در مجموع او لیاقت نمایندگی تهران را دارد.

او در سطح عالی‌ترین رجال سیاسی‌مذهبی حال حاضر کشور است و به دلیل آنکه نگاهی کلان به اداره کشور دارد، به‌شدت برای نمایندگی مجلس مناسب است و تصور می‌کنم مردم هم آقای قالیباف را مناسب ببینند و به او رای بدهند. توکلی در پاسخ به این پرسش که آیا اصولگرایان بر سرلیستی او به اجماع می‌رسند یا خیر، اظهار کرد: عقلانی است که سرلیست شود زیرا چهره‌ای شناخته‌شده است و مردم تهران اگر برخورد سیاسی نکنند، به او رای می‌دهند؛ زیرا از چنین شخصیت‌هایی خوششان می‌آید.

او همچنین درباره شانس قالیباف برای ریاست مجلس آتی گفت: اکنون زود است که درباره ریاست مجلس آینده اظهارنظر کنیم و باید دید که در مجلس چه گرایش‌هایی از اصولگرایان وارد می‌شوند و چه طیفی می‌تواند اکثریت اصولگرایان را دارا باشد اما من او را در قامت ریاست مجلس می‌بینم زیرا کسی که می‌تواند در قامت نامزد ریاست‌جمهوری رقابت کند، حتما و به مراتب اولی می‌تواند رئیس مجلس هم بشود.